



تفسیر سوره لقمان؛ بقظه اولین قدم در راه توبه/ خلقت خدا مسبوق به عدم است

حجت الاسلام عباس اخوان گفت: سوره مبارکه لقمان حکیمانه بودن قرآن را بیان می‌کند. در ضمن مقام حکیمانه بودن قرآن، به بیان یکی از مخلوقات محکم خداوند متعال در قرآن می‌پردازد.

حجت الاسلام عباس اخوان گفت: سوره مبارکه لقمان حکیمانه بودن قرآن را بیان می‌کند. در ضمن مقام حکیمانه بودن قرآن، به بیان یکی از مخلوقات محکم خداوند متعال در قرآن می‌پردازد.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر مشروح جلسه تفسیر سوره لقمان از استاد عباس اخوان در تاریخ ۲۴ شهریور ماه است که در ادامه می‌آید.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ فُلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَغْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ».

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بیان بعضی از فیوضات الهی در آیات قرآن کریم

«هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» [۱]؛ سال گذشته تا آیهی مبارکه‌ی ۱۰، در خدمت اعتراف بودیم. بعد از آن که خداوند ذو الجلال جلّت عظمته برخی از نعم و آن عنایاتی را که به خلق خود چه تأسیساً و چه لطفاً فرموده است، ذکر فرمودند. آن عنایتی که در بدایت این‌ها سبب پیدایش خلق شده است، آن‌ها همان فیوضات تأسیسی است و چه عنایاتی که این‌ها در موضوع ابقای خلق، در موضوع استمرار خلق این فیوضات مدخلیت دارد این‌ها براساس لطف است این‌ها را خداوند ذوالجلال بعضاً در این آیات شریفه بیان فرمود؛ مثل آیهی مبارکه‌ی «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» [۲] تا آخر آیه. آن‌گاه با مقام تنبّه دادن، این تنبّه دادن گاهی اوقات به اشاره است در بعضی از موارد است که تنبّه دادن به این است که کسی را با دست یک تکانی می‌دهند. یک وقت نه یک کسی را با یک الفاظی متنبّه می‌کند، این الفاظ در بعضی از موارد فقط جعل شده است برای اشاره مثل خود اسم اشاره. یک موقعی است با ضمائر کسی را دارند تنبّه می‌دهند مثل این که می‌گوید: «أَنْتَ أَنْتَ» او را دارد به یک شأنی تنبّه می‌دهد؛ یک موقعی هم است که با اشارات.

پرستش رب التّوَع به جای خدا

«هَذَا خَلْقُ اللَّهِ»، این است خلق خدا. این، این است، خلق خدا، خود این جمله در مقام تنبّه است. یعنی برای آن کسانی که این خلقت را دارند یک امر بی‌اساسی می‌انگارند. مثل این که می‌گویند: این خلقت پایه‌ای ندارد، این خلقت همین‌طور به طور تصادفی واقع شده است و امثال ذلک و یا این که این آسمان‌ها یا سایر مخلوقات را دارند مخلوق غیر خدا می‌دانند، غیر الله می‌دانند مثل ارباب انواع که سابقاً معروض داشتیم که این‌ها در جزیره العرب زیاد بودند. آن کسانی که رب التّوَع و ربه التّوَع را می‌پرستیدند، این‌ها این تفکرات را از یونانیان و ایرانیان باستان گرفته بودند.

تفکر ارباب اله در ایران و یونان باستان

هم در ایران باستان و هم در یونان بوسطن موضوع تفکر ارباب اله بوده است. حالا بعضی‌ها همین‌طور دارند می‌گویند: همه‌ی ایرانی‌های قدیم موحد بودند و همه‌ی آن‌ها چه بودند و چه نبودند؛ خوب بله در بین ایرانی‌ها بودند کسانی که این‌ها هم موحد بودند اما این که تفکر غالب در بعضی از زمان‌ها، تفکر اغلب در بعضی از زمان‌ها در همین ایران هم در ارباب انواع بوده است. باز در یونان هم همین‌طور بوده است. الهی خورشید، الهی ماه، الهی آفتاب، الهی سرما، نمی‌دانم الهی گرما و امثال ذلک؛

منشأ تفکر ارباب اله

حالا این‌که منشأ این تفکر از کجا آمده بوده یک قولی است که منشأ تفکر این مربوط به حکمای بسیار قدیم بوده است که این‌ها داشتند در مورد اعیان ثابت‌ه بحث می‌کردند یا این‌که در مورد ملائکه‌ی موکل بحث کردند، آن‌ها به این معنا تنبّه پیدا نکردند، نفهمیدند، این را وارد این موضوع کردند که هر کدام در آن مرتبه‌ی اولوهیّت صاحب استقلال هستند، از آن این‌طور برداشت غلط کردند. لذا یک موقع خلق را به غیر خداوند متعال نسبت دادند. مثلاً ستاره‌ی شهرها را به ربّ الشّهرها نسبت داده بودند. خورشید را به ربّ الشّمس. یا ماه را به ربّ القمر امثال این‌ها.

خلق اعتباری و خلق حقیقی

این‌طور در تفکر توحیدی انتسابات داده بودند، این‌که تمام مخلوقات در تحت سیطره‌ی خداوند ذوالجلال جلت عظمت‌ه واقع است «هذا خَلَقَ اللهُ». همه‌ی این‌ها خلق خداوند متعال هستند. یعنی تنبّه یک زمان است به واسطه‌ی این است که مخلوق کلّ خلق خداوند ذوالجلال است، یک وقت تنبّه این است، یک موقع است این‌که نه دارد تنبّه می‌دهد به اینکه خداوند ذوالجلال هم خلق کرده است، خلق حقیقی و غیر خداوند ذوالجلال هم خلق کرده است خلق اعتباری. مثل این‌که «أَتَى أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» [۳] تا آخر آیه‌ی مبارکه که ظاهراً حالا این‌طور گفته می‌شود: «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» [۴] ناظر به این شأن است؛ البتّه در این آیه‌ی مبارکه بحث است که آیا این «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» این آیه‌ی مبارکه بر این معنا نازل است که دیگران هم خالق هستند یا نه، خود این شروع یک بحثی است.

خلقت انسان و خدا در مقام مقیاس و مقایسه

به هر تقدیر در این‌که دیگران در خلقت یک وجه اعتباری دارند، تردیدی نیست. انسان یک چیزی را خوب می‌آفریند، یک چیزی را آدمی درست می‌کند. اما آن چیزی را که آدمی دارد می‌سازد و درست می‌کند، با آن چیزی را که خداوند متعال درست کرده است، این دو را دارد با هم در مقام مقیاس و مقایسه قرار می‌دهد. مقیاس آن یک موقع است که به حسب کمال و نقص است و این کمال و نقص در فعلیّت مخلوق دارد به ظهور می‌رسد، یک موقعی است نه این مقیاس به حسب آن سلسله اموری است که این‌ها به این خلقت منتهی شده است.

خلقت خدا مسبوق به عدم

خلقت خداوند متعال مسبوق به عدم است. (یا رب از نیست به هست آمده‌ی لطف توایم) این‌که خلقت خداوند متعال مسبوق به عدم است، نبوده است و خلق فرموده است؛ شما در خطبه‌ی توحیدیه‌ی امیر المؤمنین (سلام الله علیه) در نهج البلاغه می‌بینید حضرت (علیه الصّلاه و السّلام) همین‌طور دارند می‌فرمایند: «أُنْشَأَ الْخَلْقَ لِإِثْشَاءٍ» [۵] باز در صحیفه‌ی سجّادیه است یا این‌که باز حضرت در همان خطبه‌ی توحیدیه‌ی نهج البلاغه به همین معنا اشاره دارد.

نحوه‌ی خلق شدن اشیاء به دست انسان

حال آن‌که خلقت دیگران مسبوق به سابقه است، یعنی در حقیقت خلقت نیست و این‌که واقعیت این است که تبدیلی ایجاد می‌شود. خلقت دیگران این نیست که از کتم عدم چیزی را به عرصه‌ی وجود بیاورند. موجودی است این موجود را از شأنی به شأنی، از مرحله‌ای به مرحله‌ای متبدّل می‌کند که این‌ها در آن ایجاد است. مثل این‌که ساختمانی ساخته شده است، می‌گویند: این خلق فلانی است یا یک تابلویی کشیده شده است مخصوصاً در این آثار هنری این‌گونه تعبیر را مسامحتاً هم به کار می‌برند که آن جنبه‌ی شاعرانگی بیشتر خود را به نمایاند. این خلق فلانی است، این اثر، خلق فلانی است، این شعر خلق فلانی است و آن که این اثر خلق فلانی است، آن نه این اجزای مولکولی را که این‌ها تشکیل رنگ داده است نه این‌ها را خلق کرده است، نه آن تفکری را که این تفکر توانسته است این اجزا را به همدیگر پیوند بدهد. نه آن نقشه‌ای را که در ذهن خود آورده است و ترسیم کرده است این‌ها هر کدامش مسبوق به سابق است، مسبوق به سوابق است. لذلک علم علی التدریج و التدرّج پیشرفت می‌کند، دیگری می‌آید یک مطلبی را می‌گوید، دیگری می‌آید یک مطلبی بعد از آن می‌گوید. دیگری باز می‌آید یک مطلبی بعد از آن می‌گوید، علم تطوّر دارد. اما خلقت خداوند متعال این‌گونه نیست، مسبوق به هیچ سابقه‌ای نیست.

- این‌ها هم باز مسبوق به سابقه است. یعنی هر کدام از صورت‌های ذهنیّه یک سابقه‌ای در خود دارد. مثل این الفاظ است، این الفاظ برگرفته شده از هجاهای کوتاه و بلند است. این هجاهای کوتاه و بلند ابتدائاً برای رفع ضرورت در انسان به کار رفته است، آب می‌خواسته است بعداً این‌ها را در تمادی زمان به همدیگر اتصال داده است، از این هجاهای ترکیب‌هایی را استخراج کرده است. صور ذهنیّه هم همین‌طور است. یعنی انسان یک اموری را در ابتدا از این امور محسوس در ذهن خود ساخته و پرداخته ایجاد کرده است، بعداً از این‌ها دارد یک مفاهیم رفیعی را انتزاع می‌کند.

«هَذَا خَلْقُ اللَّهِ» [۶] این هَذَا ولو این که اشاره دارد به «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَعِيرَ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» [۷] ولو به این ها تنبّه دارد، یعنی ولو به این ها اشاره دارد، خود آن دارد یک تنبّه را می دهد. خلق خدا این است.

مثل این که یک غافلی را می گوید یک موقع رفته است درس نمی خواند، دنبال بیهودگی رفته است، بعد هم اسم آن بیهودگی را درس گذاشته است، بعضی ها این طور هستند جوان است، دارد این جوانی خود را به باد می دهد، کجا می روی؟ صبح ها به یک درسی می رویم. می رود آن جا یک کسی دارد برای او ویلون می زند، این هم همان طور... اسم آن را درس می گذارد. اصلاً هم بلد نیست این آرشه را دست خود بگیرد، اسم آن را درس می گذارد، می رود آن جا سر تکان می دهد، درس می رود! بعد شما ظهرها کجا می روید؟ ظهر هم به یک درس دیگر می رویم که آن جا آواز می خوانند این فقط گوش می دهد. اسم آن را درس می گذارد. او را به یک کلاس درسی می آورد می گوید: این کلاس درس است. این درس ولو این جا دارد از اسماء اشاره استفاده می کند اما غرض او این است که دارد این را متنبّه می کند. هم دارد آن شأن را در نظر او می آورد، آن شأن غفلت را و هم دارد این شأن باارزش را در نظر او می رود.

نقصان در خلقت اشیاء به دست انسان

«هَذَا خَلْقُ اللَّهِ» این خلق خدا است. خوب عرب جاهلی هم یک کاری می کرد «وَ مِنْ أَصْنَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا» [۸] از صوف، از پشم یک اتاقی برای خود درست می کرد. از وبر، از این کرک برای خود یک اتاقی درست می کرد، می گفت: من خلق کردم. من خالق هستم، من خالق بیت هستم امثال ذلک. بعد می خواست این را به گونه ای برای خود به نمایش در بیاورد. حالا به این اصواف او آب می خورد و این طرف آن خیس می شد، اوبار او به طوفان کنده می شد و به یک طرف پرت می شد. می فرماید: «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ» این هم خلق تو است.

پی بردن به اثر از طریق مؤثر

یکی از جاهای که شدّت و ضعف معلوم می شود از مصنوع است، از مصنوع آن شدّت و ضعف معلوم می شود و یک کسی کتاب نوشته است، کتاب او مکاسب شیخ اعظم شده است، یک کسی هم کتاب نوشته کتاب او یک مزخرفی شده است. خوب این دو ما اگر نه آن شخص نویسنده را بشناسیم، نه این نویسنده را بشناسیم و با توجه به این دو اثری که از این دو سر زده است، می توانیم بفهمیم مؤثر آن در چه شأنی از قدرت است. این از اثر پی به مؤثر برده است.

برهان اِتی

در این تنبّه دارد این اثر را به نمایش درمی آورد به این ها برهان اِتی می گویند. حضرت امیر (علیه الصّلاه و السّلام) می فرماید: «الْبَعْرَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ» [۹] سرگین شتر به خود شتر دلالت دارد. این همان ماجرای برهان اِتی است. می فرماید: نگاه بکن ببین این عالم به این احکام...

مصنوعات پایدار خداوند دلالت بر صاحب قوّه و قدرت خداوند

خدا مرحوم فاضل مقداد را رحمت بکند اوّل شرح باب حادی عشر - شرح حادی عشر خیلی کتاب خوبی است - می گوید: «الحمدُ لله الذی دَلَّ عَلَى وُجُوبِ وُجُودِهِ» [۱۰] تا به این جا می رسد که «إِحْكَامُ الْمَصْنُوعَاتِ» این که مصنوعات خداوند متعال پایدار است، خود این دلالت بر این دارد که خداوند متعال صاحب قوّه و صاحب قدرت است. «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الذِّينَ مِنْ دُونِهِ» نشان بدهید ببینم شما که خلق کرده اید من دون خداوند متعال چیست؟ این را یک طوری هم گفتند، این را یک طوری هم فرمودند اگر خاطر داشته باشید مرور کرده باشید سال قبل این را خدمت شما عرض کردیم که وقتی آیات قرآن خوانده می شد بعضی از اعراب نادان این ها می آمدند و افسانه های رستم و سهراب و اسفندیار را می خواندند، برای مردم می گفتند: این ها برگرفته شده از این کتاب است. برگرفته شده از این اثر است.

قرآن خلق خدا

حالا ظاهراً یکی از آن وجه دلالت این آیه مبارکه همین است. می فرماید: این قرآن خلق خدا است. «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ» این قرآن خلق خدا است. آن سلسله افسانه ها، آن افسانه ها، آن ها خلق دیگران است. بیا بید شما این ها را با همدیگر بسنجید، ببینید

چیست. این معنا با آیه‌ی مبارکه‌ی ۵ و ۶ و ۷ مناسبت دارد. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» [۱۱] «فَأَرْوُنِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» [۱۲] «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» آن چیست؟ آن «لَهْوَ الْحَدِيثِ» است. حالا او را ببینید «هذا خَلْقُ اللَّهِ» این است خلق خدا؛ این قرآن خلق خدا است.

بحث در مورد خالق یا مخلوق بودن قرآن

چون در یک زمانی بحث بود که آیا قرآن خلق است یا خالق است؟ دوره‌ی مأمون عباسی این بحث خیلی رواج داشته است که آیا قرآن خلق است یا خالق است، حتی کسانی را کتک می‌زدند، دعوا می‌کردند که بعضی هم گفتند: «لا خالق و لا مخلوق» از این حرف‌ها زدند. دیگر این‌طور طفره رفتن، ما نه آن هستیم و نه این هستیم، ما ممتنع هستیم این دیگر از همه‌ی آن‌ها راحت‌تر است. این طرف دارند دعوا می‌کنند که خوب حق با ما است، آن طرف هم دارند دعوا می‌کنند حق با ما است، یکی این وسط بگوید ما نه آن هستیم، نه این هستیم. پس شما چه کاره هستید؟ ما هیل هیو هستیم. ممتنع یعنی هیل هیو، ما همین‌طور بین زمین و هوا هستیم، بیکار. خوب پس این‌جا چه کار می‌کنید که هیل هیو هستید؟ خوب به دنبال کار خود بروید.

عرض می‌کنم خداوند متعال خود خالق است، علمی که خداوند متعال دارد عین ذات است، پس این علم که عین ذات است، پس علم خدا هم عین همان خالقیت خدا است. خوب این کلام اگر بی‌معنا است، این تقصیر من نیست.

گرت زین بد آید گناه من است چنین است و آیین و راه من است

خوب این را یک شخص یاوه‌ای آن‌طور گفته است. اما خوب می‌گفتند، دوره‌ی مأمون این حرف بوده است، منصور هم این حرف را شروع کرده بوده است، ظاهراً ابو حنیفه را به دلیل این یک کتکی زده بودند که ابو حنیفه به این قول قائل نشده بوده است، یک کتک مفصلی هم او را زده بودند. این قول را یک مدّت راه انداخته بودند و گفته می‌شود که یک جنبه‌ی سیاسی پشت آن بوده است.

معنای تقیه از نظر آقا شیخ حسین لنگرانی

- یعنی خوب کتک نخورند. بیکار نیستند که (ادغام صدا) این‌ها می‌گفتند: خیلی خوب. یعنی آن‌ها را دیگر ملزم به جواب دادن نمی‌کردند، همین فقط می‌پرسیدند. مرحوم آیت الله لنگرانی، آقای آقا شیخ حسین لنگرانی می‌فرمود: می‌دانید تقیه یعنی چه؟ یعنی بزن و نخور. نه یعنی بخور و زن. خوب آن موقع شیعه چه کار داشت که بگوید قول من چیست، کاری به آن‌ها نداشتند. آن‌ها به جان خود می‌افتادند. حالا این وسط می‌خواستند یک یارگیری هم بکنند، می‌خواستند بگویند: شیعیان هم با ما هستند. می‌خواستند آن‌جا شیعه را به آن طرف بکشاند بگویند... می‌گوید: حالا که تو می‌توانی فرار بکنی، هیچ چیزی نگو. «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ» [۱۳] هیچ نگو مریض نیستی که حرف بزنی. ظاهراً کلام امام (علیه الصلاه و السلام) ناظر به تقیه است. بزن و نخور. تقیه‌ی بعضی‌ها زن و بخور است. اما خوب این‌طور افراد هم هستند. هم کتک را می‌خورند هم چیزی هم نمی‌گویند، خوب این‌طور که خوب نیست.

- این هم خوب باز همان می‌شود نخور. یعنی شما این نیروی خود را نگه بدار و در جای درست خود به کار بگیر. معلوم است که شما عاقبت طلب هستید

صحبَت عافیتت گر چه خوش افتاد ای دل جانب عشق عزیز است فرومگذارش.

- امر بین الامرین در یک بحثی است در موضوع جبر و تفویض. بینونیتی بین این دو است. بینونیتی است، یک امری دیگری است. امر دیگری است می‌گوید فلانی آیا مذكر است یا مؤنث است. می‌گوید: نه مذكر است، نه مؤنث است، خنثی است. یعنی این‌که بر آن یک وجه سومی می‌شود فرض کرد. آن دیگر به غیر از این است.

علت مطرح شدن بحث خلقت زمین و آسمان در این آیات

سوره‌ی مبارکه‌ی لقمان دارد بیان حکیمانه بودن قرآن را می‌کند ابتدائاً که این قرآن یک کتاب حکیمانه‌ای است، بعد در ضمن مقام حکیمانه بودن قرآن دارد به بیان یکی از مخلوقات محکم خداوند متعال در قرآن می‌پردازد که در قرآن اگر ما گفتیم که خلقت این‌طور است، این از آن شأنی است که داریم یکی از آن بیان‌های حکیمانه را در قرآن می‌کنیم. یعنی این اصل سوره‌ی مبارکه با این فضا دارد پیش می‌آید «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» [۱۴] حالا در این فضا آمد فرمود که این‌ها یک کسی بودند،

آمدند گفتند: این قرآن کتاب لهُو است، این قرآن کتاب بازی است. یک کسانی گفتند که در عرب بوده است، کسی می‌آمده می‌گفته که اگر دارد این‌ها را پیغمبر برای شما می‌گوید، این رفته است از آن افسانه‌های قدیم به دست آورده است، دارد برای شما از این چیزها می‌گوید، این در بحث‌های تفسیری وجود دارد. آن وقت خداوند متعال آمده است در این بین یک مرتبه خلقت آسمان و زمین را مطرح می‌کند خوب الآن وجه مطرح کردن آن چیست؟ می‌فرماید: آیا در آن افسانه‌هایی که او دارد می‌گوید، بحث خلقت آسمان و زمین این‌طور است؟ آیا در افسانه‌های رستم و سهراب موضوع خلقت و آسمان و زمین این‌طور است، این‌طور نیست. در قرآن دارد این‌گونه به حکمت، این‌ها را بیان می‌فرماید. لذا با «هَذَا خَلَقَ اللَّهُ» این شأن تنبّه می‌تواند به اكمال برسد که این خلق خدا است در مقام ارائه‌ی قرآن و آن هم خلق ذهن بشر است در مقام ارائه‌ی آن افسانه‌ها. حالا خود شما این‌ها را با همدیگر مقایسه بکنید. آن وقت بعد از این بحث یکی از رجال حکیم را دارد در این سوره‌ی مبارکه مطرح می‌فرماید.

شناخت خدا توسط سقا به وسیله‌ی مشک آب‌کشی

- در انسان کامل تمام شئون امکانی محقق است یا نیست؟ تمام شد، جواب معلوم شد. وقتی تمام شئون امکانی در آن موجود باشد، دیگر جواب معلوم شد. «هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرْوُنِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» این خلقت خداوند ذو الجلال است نگاه بکنید این خلقت را نگاه بکنید به آن افسانه‌های رستم و اسفندیار آن هم من دون خلق خدا است، آن را ببینید چطور است، این را ببینید چطور است این یک وجه آن است، یک وجه آن این است که این آسمان و زمین و سموات و ستارگان و کذا و کذا این خلقت خدا است، «وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا» [۱۵] این‌ها را هم نگاه بکنید، ببینید خلقت این‌ها چطور است. گفت: از سقا پرسیدند که خداشناسی تو چطور است؟ گفت: از این مشک آب‌کشی خود خدا را شناختی؟ گفت: یک دانه سوراخ دارد آن هم بالای آن است، این‌قدر هم این را سفت می‌بندم آخر در راه رفتن آب از آن بیرون می‌زند. خداوند متعال این‌قدر در ما از چشم و بینی و از سایر حفره‌ها قرار داده است، تا اراده نکنیم، چیزی از آن بیرون نمی‌زند. از همین مشک آب‌کشی خود خدا را شناختم. «هَذَا خَلَقَ اللَّهُ» این خلق خدا است. این هم خلق توی بشر است. بین چقدر فرق دارد. «هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرْوُنِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ»، «مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» آن خلق خدا است، بین این‌ها چه چیزی خلق کردند.

علت در ضلال مبین بودن ظالمین

«بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» اضراب می‌فرماید: اما ظالمون در ضلال مبین هستند. یعنی آن کسی که آمد گفت: این قرآن ساخته‌ی پیغمبر است، آن اساطیر را سر هم کرده است، این حرف را هم قبول نمی‌کند. باز او دارد حرف خود را می‌زند، چرا ظالمون در ضلال مبین هستند؟ چون این‌ها ظلم را به نسبت خود کمال می‌بینند. اگر کسی ظلم را به نسبت خود در مقام نقص ببیند، ظالم باشد اصلاً خدایی ناکرده فاسق باشد اما این فسق را برای خود کمال نبیند، ظلم را برای خود کمال نبیند «یا عِبَادِ الَّذِينَ أُسْرِفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ» [۱۶] قبول دارد به خود اسراف کرده است. «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» خدا همه را می‌آمرزد. اما در آن‌جایی که او این ظلم را بر خود کمال می‌بیند، می‌گوید: من کشف کردم. این‌که نبی مکرم اسلام رفته است آن افسانه‌ها را سر هم کرده است، این کتاب کرده است. چون او دارد آن را بر خود کمال می‌بیند، از این شأن خود برنمی‌گردد.

یقظه اوّلین قدم در راه توبه

لذلک می‌گوید: اوّلین قدم در راه توبه یقضه است، بیدار بشود. این‌که بیدار بشود، از این حرف بیهوده‌ای که زده است. این‌که بیدار بشود از این حرف بی‌ربطی که زده است و امثال ذلک.

«وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

[۱] سوره‌ی لقمان، آیه ۱۱/

[۲] همان، آیه ۱۰/

[۳] سوره‌ی آل عمران، آیه ۴۹/

[۴] سوره‌ی مؤمنون، آیه ۱۴/

[۵] نهج البلاغه، ص ۴۰/

[۶] سورهی لقمان، آیه ۱۱/

[۷] همان، آیه ۱۰/

[۸] سورهی نحل، آیه ۸۰/

[۹] بحار الأنوار، ج ۳، ص ۵۵/

[۱۰] الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب، ص ۱/

[۱۱] سورهی لقمان، آیه ۶/

[۱۲] همان، آیه ۱۱/

[۱۳] نهج البلاغه، ص ۴۶۹/

[۱۴] سورهی لقمان، آیه ۲/

[۱۵] سورهی نحل، آیه ۸۰/

[۱۶] سورهی زمر، آیه ۵۳/